



۲۰۱۸/۰۴/۲۰

عارف عزیز گذرگاه

مادر

در بین نوشته های خود می‌گشتم این شعر را یافتم که در حدود اضافه از چهل سال آنرا نگهداشته بودم. نمی دانم این شعر از کیست؟ اما در اخیر شخصی نوشته «به قلم حسن حقانی»

اگرچه امروز، روز مادر به صورت رسمی نیست، اما به عقیده من هرروز، روز مادر است که باید تجلیل شود. پس بدین منظور این شعر را به همه مادران عزیز تقدیم داشته و دست های شانرا می بوسم.

مادر

گویند مرا چو زاد مادر
آهسته چو شب‌نم سحر زاد
پاکیزه بزاد و پاک پرورد
رحمت بروانِ مادرم باد
لبخند نهاد بر لب من
یعنی که به خلق مهربان باش
دستم بگرفت و پا به پا برد
یعنی که به راه حق روان باش
یک حرف دو حرف بر دهانم
بنهاد که نغمه ساز باشم
شاعر شوم و چو نغمه خوش
افسونگر و دلنواز باشم
شب ها بر گهواره من
بنشست و ز خواب خوش حذر کرد
یعنی که برای خاطر دوست
از راحت خود توان گذر کرد
هر صبح به آب چشمه عشق
بنهاد و بداد شست و شویم
تا شهره شوم به تازه رویی
با اشک سحر بشست رویم
آنروز که جنگ گریه شوخ
خون از سر و چشم من روان کرد

داني که به اشک من چها دید داني که دو دیده خونفشان کرد
شب چون سر کوچکم به نرمی برسینه گرم او فرو خفت
از شیشه فرشتگان شنیدند کاهسته هنوز قصه می گفت
او هست و کنون هستی من هر نقش نکو که هست، از اوست

خواهم ز خدا عمر او را
تا هستم و هست، دارمش دوست

عارف عزیز گذرگاه

لیموژ

